



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از فراق از بحث در مفهوم بیع من بعد کلام در شرائط عوضین می باشد یعنی می خواهیم بدانیم که مثنی و ثمن چه شرایطی باید داشته باشند تا اینکه بیع بر آنها صدق کند؟ البته فعلا بحث در شرایط معوض و مثنی می باشد، شیخ انصاری (ره) در اول مکاسب فرموده: « کتاب البیع و هو فی الأصل کما عن المصباح مبادلة مال بمال والظاهر اختصاص المعوض بالعین فلا یعم إبدال المنافع بغيرها، و علیه استقر إصطلاح الفقهاء فی البیع » همانطور که می بینید شیخ انصاری بعد از ذکر معنای بیع به سراغ شرایط معوض رفته و فرموده که معوض به عین اختصاص دارد.

ما در اینجا سه چیز داریم؛ عین و منفعت و حق که این سه چیز هم در معوض و هم در عوض باید مد نظر ما باشند.

اول: عین، عین به چیزی می گویند که ذاتیت و تشخیص و تحقق دارد و الان موجود است و از اموال می باشد مثل کتاب و فرش و دار و امثال ذلک.

عین اقسامی دارد؛ گاهی عین شخصی جزئی حقیقی است و صدق بر کثیرین ندارد مثل این کتاب و این دار و گاهی عین کلی است و قابل صدق علی کثیرین می باشد و این عینی که کلی است نیز گاهی مشاع است مثل اینکه ثلث دار یا فلان کتاب را فروخته که هنوز مفروض نشده و گاهی مفروض و معین است.

کلی مفروض و معین گاهی کلی در ذمه است مثل اینکه ۱۰ من گندم را به صورت کلی می فروشند که این گاهی از اوقات حال است و می تواند بعد از بیع آن را مطالبه کند یعنی درست است که کلی فی الذمه است ولی مدت ندارد و مؤجل نیست بلکه حال است و بعد از بیع می تواند بگوید چون شرط زمان نکردیم پس آن ۵ من گندم را که از شما خریدم بیاور و تحویل من بده و گاهی کلی در ذمه مؤجل است مثلا پول را الان داده ولیکن آن کلی در ذمه ایست که أجل دارد که به این سلم یا سلف می گویند.

گاهی از اوقات کلی معین است ولیکن در یک جای خاصی، مثل یک من گندم از خرمن خاص که به این کلی فی المعین می گویند و فرقی با کلی غیر معین در این است که در غیر معین از هرکجا که بدهد فرقی

ندارد ولی در معین باید حتما از همان خرمن خاص که ذکر شده داده شود.

گاهی از اوقات کلی فی الذمه را به من هو علیه و گاهی آن را به غیر من هو علیه می فروشند مثلا من ۱۰ من گندم از زید طلبکارم گاهی این ۱۰ من گندم که کلی فی الذمه است را به خود زید می فروشم و گاهی آن را به غیر زید می فروشم خلاصه این اقسام بیع کلی که مبیع در آن عین باشد بود که به عرضتان رسید و بعدا درباره آنها بحث خواهیم کرد. دوم؛ گاهی مبیع منفعت می باشد و منفعت آن چیزی است که به تدریج از یک عینی بوجود می آید و مورد استفاده و إنتفاع قرار می گیرد مثل اجاره خانه برای سکونت و یا اجاره ماشین برای سواری و یا اجاره کتاب برای مطالعه و امثال ذلک.

سوم؛ گاهی مبیع حق می باشد که حق نیز اقسامی دارد که بعدا درباره آن بحث خواهیم کرد مثل حق التحجیر و حق السبق و غیرهما من الحقوق بنابراین سه چیز برای ما روشن شد؛ عین و منفعت و حق که هر سه تای اینها مال می باشند و بحث در این است که شیخ انصاری (ره) فرموده اند که در باب بیع فقط عین می تواند معوض واقع شود یعنی منفعت و حق نمی توانند معوض باشند.

در این مسئله شدیداً اختلاف نظر وجود دارد و بسیاری از فقهای ما مثل شیخ انصاری قائلند که در بیع فقط معوض باید عین باشد و تنها حضرت امام (ره) و مرحوم فاضل ایروانی فرموده اند که معوض نیز مثل عوض می تواند اعم از عین و منفعت و حق باشد.

خوب حالا ما باید به ترتیب اول اقوال فقها و بعد أدله آنها و بعد دلیل ما در برابر أدله آنها را بیان کنیم.

« أقوال فقهاء » اول: شیخ انصاری (ره) در مکاسب: « والظاهر إختصاص المعوض بالعین ».

دوم: سید فقیه یزدی (صاحب عروة) در حاشیه مکاسب فرموده کلام شیخ درست است و معوض باید عین باشد.

سوم: آقای حکیم نیز در حاشیه مکاسب (نهج الفقاهة) ص ۳ مثل شیخ انصاری فرموده که معوض باید عین باشد.

چهارم: شیخ موسی نجفی خوانساری نیز در منیة الطالب که تقریرات درس میرزای نائینی است در جلد ۱ ص ۱۰۱ مثل شیخ انصاری فرموده که معوض باید عین باشد.

پنجم: شیخ محمد تقی آملی (صاحب مصباح الهدی فی شرح عروة الوثقی) در ص ۸۸ از جلد ۱ تقریراتی که بر درس محقق نائینی نوشته مثل شیخ انصاری فرموده که معوض باید عین باشد.

آقای خوئی در ادامه بحثشان فرموده اند که با این أدله معلوم می شود که الآن و در حال حاضر مفهوم بیع این است که معوض در آن عین باشد اما آیا در عصر نزول قرآن و در عصر پیغمبر (ص) و ائمه (ع) نیز بیع به همین معنی بوده؟ (زیرا تغییر اوضاع و احوال و ازمان در فهمیدن معنای ألفاظ تأثیر دارند مثلاً در عصر ما مردم بعد از انقلاب با اصطلاحاتی نظیر استکبار جهانی و مستضعفین و غیرهما آشنا شدند یعنی امام (ره) و انقلاب این اصطلاحات را بوجود آورد) آقای خوئی در ادامه می فرمایند که بله بیع در آن زمان هم به همین معنی بوده و دلیلش هم استصحاب قهقری است که بنای عقلاء دلیل حجیت آن می باشد، استصحاب قهقری برعکس استصحاب عادی می باشد در استصحاب عادی یقین سابق و شک لاحق داریم ولی در استصحاب قهقری یقین لاحق و شک سابق داریم که بعد این یقین لاحق را به سابق سرایت می دهیم.

استصحاب عادی دلیلش روشن است یعنی ما آن را از روایاتمان مثل؛ لانتقض الیقین بالشک أخذ کرده ایم ولی در مانحن فیه کارایی ندارد بلکه در اینجا استصحاب قهقری به ما کمک می کند بنابراین أدله داله بر حجیت استصحاب اینجا را درست نمی کند لذا ما به دلیل دیگری نیاز داریم که همان بنای عقلاء می باشد یعنی بنای عقلاء در باب ألفاظ بر این است که وقتی یک لفظی فعلاً در یک معنایی حقیقت دارد آن معنای حقیقی را به سابق می کشانند زیرا در غیر این صورت اصلاً باب اجتهاد مسدود خواهد شد و خیلی از کلمات هستند که الان در عرف عام و لغت معنایشان روشن است مثل وطن و سعید و غنا و غیرهم ولی اگر ما شک کنیم که آیا در زمان نزول قرآن و در عصر پیغمبر (ص) و اهل بیت (ع) نیز معنای آنها همین بوده یانه در اینجا استصحاب قهقری جاری می کنیم که بنای عقلاء دلیل بر حجیت آن می باشد بنابراین آقای خوئی از این راه استفاده کرده اند و فرموده اند که بیع مفهومش این است که معوض در آن عین باشد و غیر از این را بیع نمی گویند، حالا شما این بحث را مطالعه کنید تا بعداً ببینیم که آیا حرف و أدله ایشان درست است یا نه ...

والحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و صلی الله علی

محمد و آله الطاهرین

ششم: صاحب جواهر در ص ۲۰۸ تا ص ۲۰۹ از جلد ۲۲ جواهر ۴۳ جلدی فرموده لا خلاف و لا إشکال در این که معوض باید عین باشد. هفتم: صاحب مفتاح الكرامة در جلد ۱۲ مفتاح الكرامة ص ۴۷۹ بعد از نقل علامه: «البیع إنقال عین مملوكة من شخص إلى غیره بعوض مقدّر علی وجه التراضی» فرموده که در بیع معوض باید عین باشد. هشتم: سید عبدالأعلی سبزواری در ص ۲۲۷ از جلد ۱۶ مهذب الأحکام فرموده: «المتعارف فی البیوع مطلق کون المبیع عیناً و علیه إجماع الفقهاء».

نهم: در مقابل قول مشهور و شیخ انصاری حضرت امام (ره) در ص ۳۱ تا ص ۳۲ از کتاب البیعتان فرموده اند که لازم نیست در بیع معوض حتماً عین باشد بلکه ممکن است حق و یا منفعت نیز معوض باشند. دهم: فاضل ایروانی نیز مثل حضرت امام (ره) قائل به أعم شده و در حاشیه مکاسب در ذیل کلام شیخ انصاری (والظاهر اختصاص المعوض بالعین) فرموده: «والمقطوع به خلافه و أنه یعم إبدال المنافع».

خوب بعد از روشن شدن اقوال حالا باید به سراغ أدله احوال برویم، آقای خوئی در مصباح الفقه جلد ۲ ص ۱۰ فرموده لاریب در اینکه معوض باید از اعیان باشد زیرا وقتی ما به عرف عام و لغت مراجعه می کنیم می بینیم که گفته شده که معوض باید عین باشد و علتش هم؛ اولاً تبادر و ثانیاً عدم صحت سلب و ثالثاً إطراد می باشد. تبادر یعنی اینکه متبادر از کلمه باع بیع این است که در بیع معوض عین باشد و در اصول نیز خواننده ایم که یکی از علائم حقیقت همین تبادر می باشد. یکی دیگر از علائم حقیقت عدم صحت سلب می باشد یعنی اگر بیع واقع شود و معوض عین باشد سلب لفظ عین از آن صحیح نیست که این دال بر حقیقت است ولی اگر بیع واقع شود و منفعت عین باشد یصح سلب لفظ البیع عنه که این دال بر مجاز است.

و اما إطراد یعنی شیوع استعمال لفظ در یک معنای خاص بدون قرینه که این نیز علامت حقیقت می باشد، مرحوم آخوند در کفایه و بسیاری از اصولیین رجوع به اهل لغت برای بدست آوردن معنای حقیقی را در مباحثشان ذکر نکرده اند ولی شیخ انصاری در رسائل فرموده که قول لغویین از باب رجوع به اهل خبره اگر موجب اطمینان شود حجت است و نظر ما نیز همین است لذا اصولیین باید این بحث را در مباحثشان مطرح می کردند، خلاصه اینکه آقای خوئی سه دلیل بر اینکه در بیع معوض باید عین باشد اقامه کردند که به عرضتان رسید البته محقق نائینی و آقای حکیم و منیة الطالب و برخی دیگر نیز همین سه دلیل را اقامه کرده اند.